



بسوی آزادی

فلیکس گتاری و ژیل دلوز

ترحمه ی بابک سلیمی زاده

تفاوت ها میان امر فردی و امر اجتماعی رخ نمی دهند، چراکه نزد ما میان این دو تفاوتی وجود ندارد. هیچ سوژه ی گفتن (enunciation) ای در کار نیست، بل هر نام خاص امری جمعی ست، هر سرهم بندی، پیشاپیش امری جمعی ست. تفاوتها به هیچ وجه میان امر طبیعی و امر مصنوع هم رخ نمی دهند چراکه این هر دو به ماشین و مبادلات آن وابسته اند. و نیز میان امر خودبخودی و امر سازمان یافته، از آنجا که مسئله تنها بر سر یکی از شیوه های سازمان یابی است. و نیز میان امر چندپاره و امر متمرکز، از آنجا که متمرکز شدن خودش یک سازمان یابی است که بر یک چندپارگی سخت تکیه می کند. تفاوتهای موثر از میان خطوط می گذرد، حتی اگر هر کدام درون ماندگار دیگری باشند. به همین دلیل است که مسئله ی شیزوکاوی و مطالعات عملی (pragmatics)، و خرده سیاست، هیچگاه بر سر تفسیر کردن نیست. بل دقیقا متضمن پرسش است که خطوط شما چیست، فردی یا گروهی، و چه خطراتی در هر کدام موجود است؟

قطعات صلب شما چیست، ماشینهای دودویی و ورازم گذاری شما چیستند؟ چراکه حتی اینها نیز بطور حاضر-آماده به شما داده نشده اند؛ ما صرفا بوسیله ی ماشینهای دودویی طبقه، جنس، یا سن تقسیم بندی نشده ایم: ماشینهای دیگری هستند که ما دائما تعبیه می کنیم، می سازیم بدون اینکه بدانیم. و چه خطراتی وجود دارد اگر بخواهیم این قطعات را با سرعت و عجلوانه منفجر کنیم؟ آیا این خود ارگانسیم را نمی کشد، ارگانیسمی که خودش ماشینهای دودویی را دربر دارد، حتی در اعصاب و در مغزش؟

خطوط ارتجاعی شما چیست، جریان ها و آستانه های شما چیست؟ مجموعه ی قلمروزدایی های نسبی و بازقلمرودهی های متناظر شما چیستند؟ و توزیع سوراخهای سیاه: سوراخهای سیاه هر

یک از ما کدامند، سوراخ‌هایی که یک حیوان در آن کمین کرده یا یک خرده فاشیسم در آن رشد می‌یابد.

خطوط پرواز شما چیستند، آنجا که جریانها با هم در آمیخته‌اند، آنجا که آستانه‌ها یک نقطه‌ی مجاورت یا گسست بدست می‌آورند؟ آیا آنها هنوز قابل قبول و مناسب‌اند، یا اینکه پیش‌تر در یک ماشین ویرانگری و خود-ویرانگری که یک فاشیسم مولار را بازسازی می‌کند به هم رسیده‌اند؟ ممکن است این اتفاق بیافتد که سرهم‌بندی میل یا سرهم‌بندی گفتن به انعطاف‌ناپذیرترین خطوطش، و ابزارهای قدرتش تقلیل یافته باشد. سرهم‌بندی‌هایی هستند که صرفاً دارای این گونه خطوط‌اند. اما خطرات دیگری در پس هر کدام از آنها کمین کرده است، خطراتی بس ارتجاعی‌تر و لزج‌تر، که در آنها هر کدام از ما یک قاضی هستیم، تا وقتی که زمان و زمانه جاری است. این پرسش که «چگونه است که میل می‌تواند به سرکوب خودش میل بورزد؟» به یک دشواری نظری واقعی منجر نمی‌شود، بلکه هر زمان موجب بسیاری از پیچیدگی‌های عملی است. همینکه ماشین یا «بدن بدون اندام» باشد، میل هم هست. اما بدن‌های بدون اندامی هستند که حالت محفظه‌های خالی برآماده را دارند، به این خاطر که اجزاء ارگانیک آنها با سرعت و شدت زیاد از حدی منفجر شده‌اند، یک «اور دوز». بدن‌های بدون اندامی هم هستند که سرطانی و فاشیستی‌اند، در سوراخ‌های سیاه یا ماشین‌های فسخ. میل چگونه می‌تواند با از پیش بردن سطح درون ماندگاری‌اش و هم‌نواختی‌اش که هر زمان علیه این خطرات قد علم می‌کند، از تمام این موارد سبقت گیرد؟

هیچ دستورالعمل کلی‌ای وجود ندارد. ما به تمام مفاهیم سرتاسری و یکپارچه ساز پایان داده‌ایم. مفاهیم هم حتی رویداد هستند. آنچه در مورد مفاهیمی نظیر میل، ماشین، یا سرهم‌بندی جالب توجه است، این است که آنها تنها به میانجی‌تغییرپذیری‌هاشان واجد ارزش‌اند، در بالاترین تغییراتی که به بار می‌آورند. ما در پی مفاهیم بزرگ و دندان‌های پوکی مانند قانون (THE law)، ارباب (THE master)، و شورش‌های «بزرگ» (THE rebel) نیستیم. ولی این بدین معنا نیست که بخواهیم در کوس‌کشته‌ها و قربانیان تاریخ، و شهادت‌های رخ داده در گولاگ‌ها بدمیم و نتیجه بگیریم که «انقلاب ناممکن است، اما ما متفکران باید به ناممکن‌بیاندیشیم چراکه ناممکن تنها به میانجی‌اندیشه‌ی ما وجود دارد!» به نظر ما هیچگاه کوچکترین گولاگی وجود نمیداشت اگر قربانیان آن از گفتمانی که امروز کسانی که بر مزار ایشان می‌گریند برگزیده‌اند، خودداری می‌کردند. قربانیان می‌توانستند به

شیوه ای دیگر زندگی کنند تا جوهری ببخشند به کسانی که امروزه به نام آنها مرثیه سر می دهند، به نام آنها فکر می کنند، و سعی می کنند به نام آنها به دیگران درس بدهند. این نیروی زندگی بود که می توانست آنها را برانگیزد، نه تلخی آنها؛ اعتدال آنها، نه جاه طلبی شان؛ کم اشتهايي شان، نه پر اشتهايي، همانطور که زولا گفته است.

ما سعی کردیم کتابی برای زندگی بنویسیم، نه کتابی محتوی گزارشات، یا محکمه هایی برای مردم یا اندیشه ی ناب. مسئله ی انقلاب هرگز بر سر خودبخودی اتویایی در مقابل سازمان یابی دولتی نبوده است. ما وقتی الگوی ساز و برگ دولتی یا سازمان یابی حزبی که تحت سلطه ی آن ساز و برگ شکل گرفته است را به چالش کشیدیم، با اینحال به ورطه ی طرح بدیل های عجیب و غریب نیز نیافتادیم: نه به یک دولت /وضعیت طبیعی و یک خودانگیختگی دینامیک توسل جستیم، و نه سعی کردیم به متفکر خودخوانده ی یک انقلاب ناممکن تبدیل شویم که همین ناممکن بودن برایش منبعی از لذت است. مسئله همواره سازمانی بوده است، و نه ایدئولوژیکی: آیا سازمانی ممکن است که بر پایه ی ساز و برگ دولتی شکل نگیرد و حتی پیشاپیش از دولتی در حال پیدایش خبر ندهد؟ شاید یک ماشین جنگی با خطوط پروازش اینگونه باشد. برای قرار دادن «ماشین جنگی» در تقابل با ساز و برگ دولتی در هر سرهم بندی - حتی یک سرهم بندی موسیقایی یا ادبی - لازم است که درجه ی مجاورت به این یا آن قطب را ارزیابی کنیم. اما چگونه یک ماشین جنگی، در هر حوزه ای که باشد، می تواند مدرن گردد، و چطور می تواند خطرات فاشیستی اش را دفع کند، وقتی که توسط خطرات تمامیت خواهانه ی دولت احاطه شده است، خطرات ویرانی اش در مقایسه با پیامدهای بقای دولت. به شیوه ای مشخص، این امر بسیار ساده است، این امر هر روزه برای خود اتفاق می افتد. اشتباه است که بگوئیم: یک دولت کلیت ساز در کار است، ارباب و صاحب نقشه های خودش است و محوطه هایش را توسعه می دهد؛ و در مقابلش یک نیروی مقاومت هست که شکل دولت را می پذیرد حتی اگر این به معنای تسلیم شدن ما باشد، و یا به ورطه ی مبارزات خودبخودی یا جزئی درافتد، حتی اگر موجب خاموش شدن و مغلوب شدن همیشگی گردد. مرکزیت یافته ترین دولت ها به هیچ وجه ارباب و صاحب نقشه های خود نیست، بل یک آزمایش گر نیز هست، و تزریق ها را به اجرا می گذارد. قادر نیست به درون آینده نگاه کند: اقتصاددانان دولتی خود را عاجز از پیشبینی حجم پولی اعلام می کنند. سیاست آمریکایی مجبور است خود را با تزریق های تجربی پیش ببرد، نه با برنامه هایی مبتنی بر حقیقت و طرح هایی قابل توضیح. چه بازی طاق فرسا و دروغینی در پیش گرفته اند آنها که از اربابی زیرک و عالی رتبه سخن به میان می آورند، تا از خود تصویری همچون یک متفکر مذهبی، زوال ناپذیر، و «بدبین» عرضه کنند.

قدرت‌ها در امتداد خطوط متعدد و پیچیده‌ای تجربه‌های خود را به اجرا می‌گذارند، ولی از میان اینها، تجربه‌هایی از نوع متفاوت نیز سر بر می‌آورد، محاسبات بی‌نتیجه، ترسیم خطوط فعال پرواز، جستجو برای ترکیب این خطوط، افزودن سرعتشان یا کاستن از سرعتشان، ابداع سطح همنواختی، قطعه به قطعه، همراه با ماشین جنگی‌ای که خطراتی که در هر مرحله ممکن است با آنها مواجه شود را می‌سنجد.

آنچه موقعیت ما را مشخص می‌کند ورای و در عین حال در همین جنبه‌ی دولت است. ورای دولت‌های ملی، پیشرفت بازار جهانی، قدرت کمپانی‌های چندملیتی، و طرح‌ریزی یک تشکیلات «نجومی»، گسترش سرمایه‌داری به تمام پیکر اجتماع، و به وضوح شکل دادن به یک ماشین انتزاعی عظیم که جریان‌های پولی، صنعتی، و تکنولوژیکی را فرارمزگذاری می‌کند. در عین حال وسائل استثمار، کنترل، و مراقبتی که هر آن ماهرانه‌تر و پراکنده‌تر، و به معنایی مولکولی می‌شوند (کارگران کشورهای ثروتمند ضرورتاً در چپاول کشورهای جهان سوم نقش ایفا می‌کنند، مردان در فرااستثمار زنان نقش ایفا می‌کنند، و الخ). اما ماشین انتزاعی با کارکرد بدش، کمتر از دولت‌های ملی مستعد لغزش نیست، دولت‌هایی که قادر نیستند این کارکردها را در قلمرو خودشان یا از قلمرویی به قلمرو دیگر تنظیم و تعدیل کنند. دولت دیگر در حیطه‌ی اختیار خود وسائل سیاسی، نهادی، یا حتی مالی‌ای را ندارد که او را قادر سازند تا از پس‌زنی‌های این ماشین جلوگیری کند؛ تردید داریم که بتواند استناد کند به اشکال قدیمی‌ای نظیر پلیس، ارتش‌ها، بروکراسی‌ها، حتی بروکراسی‌های اتحادیه تجاری، موسسات جمعی، مدارس، خانواده‌ها. لغزش‌های بزرگی که در این جنبه از دولت اتفاق می‌افتند، خطوط شیب‌دار یا خطوط پرواز را دنبال می‌کنند و اساساً تمایل دارند به: (۱) محدود کردن قلمروها، (۲) مکانیسم‌ها مطیع‌سازی اقتصادی (مشخصه‌های تازه‌ی بیکاری، و تورم. ۳) چارچوب‌های تنظیمی پایه‌ای (بحران مدرسه، اتحادیه‌های تجاری، ارتش، زنان، . . .)؛ (۴) ماهیت مطالبات که کیفی می‌شوند به همان اندازه که کمی بودند («کیفیت زندگی» به جای «سطح زندگی»).

تمام اینها بر سازنده‌ی آن چیزی هستند که می‌توان حق‌میل ورزیدن‌اش نامید. شگفت‌انگیز نیست که انواع مسائل اقلیتی (مسائل زبانی، قومی، ناحیه‌ای، جنسی، یا مربوط به جوانی) نه تنها در قالب صورتهایی از آنارشیسم، بل در قالب اشکال انقلابی و امروزی‌تری سر برآورده‌اند که بار دیگر به شیوه‌ای کاملاً درون‌ماندگار هم اقتصاد جهانی ماشین را و هم سرهم‌بندی‌های دولت‌های ملی را به چالش می‌کشند. به جای قمار کردن بر سر ناممکن بودن همیشگی انقلاب و بازگشت فاشیستی یک ماشین جنگی به طور کل، چرا اینطور نیاندیشیم که گونه‌ای تازه از انقلاب در شرف ممکن شدن است، و

اینکه تمامی انواع دگرگون کردن، دگرگون کردن ماشین های زنده ای که جنگها را هدایت می کنند، ترکیب شده اند و یک سطح همناختی را ترسیم می کنند که در سطح سازمان دهی جهان و دولت ها نقب می زند و آنها را تحلیل می برد؟ چراکه باید گفت جهان و دولت هایش ارباب و صاحب نقشه های خود نیستند، همچنانکه انقلابیونی که محکوم به تغییر این دولت هایتند نیز اینگونه اند. همه چیز در قالب بازی هایی متغیر رخ می دهد، «پیشاپیش، پسایس، و پسایس . . .» پرسش در مورد آینده ی انقلاب پرسش مناسبی نیست، چون تاجائیکه به این پرسش مربوط می شود، بسیاری از مردم هستند که انقلابی نمی شوند، و درست به همین دلیل هم هست که این انقلاب انجام می شود، و این پرسش هست تا از مسئله ای اساسی تر ممانعت کند: پرسش از شدن انقلابی مردم، در هر سطح و در هر جایگاهی.



www.mindmotor.org